

دکتر حسین مجتهدی

«شاهنامه و جهان امروز»

نشست سوم / ۱۶ شهریور ۱۴۰۳

گالری یافته

«شاهنامه و جهان امروز» عنوانی است با گستره‌ای گشوده و خوانش‌های گوناگون؛ برای مثال «جایگاه شاهنامه در جهان امروز» و یا «دستاوردهای شاهنامه برای جهان امروز».

شمار دیگری از چنین برداشت‌ها وجود دارند که می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگون به آن‌ها پرداخت، اما تجربه من در رویارویی با چنین عنوانی، سه گرانیگاه بنیادین داشته است؛ نخست، آیا شاهنامه تنها میراثی ادبی در حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی است، یا میراثی سترگ برای خزانه فرهنگ بشری نیز به شمار می‌رود؟ دوم، آیا قید زمانی «امروز» در این عنوان، به رویکردی فیزیکیال به مسئله زمان‌شناسانی (کرونولوژی) ارجاع دارد یا در این جا یک زمان‌شناسی روانی مطرح است؟

و سوم، نسبت واژگان شاهنامه، جهان و امروز با یکدیگر چیست؟ از این روی، شایسته دیدم که بازنمایی از تکاپوهای ذهنی خود را در این مسیر، از چشم‌اندازی روان-فرهنگ‌پژوهانه به اختصار به گفتار درآورم.

در پاسخ به پرسش نخست بر این باورم، که این اثر گنجایی و توانمندی ایفای هر دو نقش را در سپهر ملی و سپهر جهانی دارا است. این دو سپهر در هم‌افزایی با یکدیگر و نه در رقابت، تخریب یا نفی یکدیگر کنش‌وری دارند. در نگاه شاهنامه، به رسمیت‌شناسی دیگری محور است؛ میهن‌گرایی فردوسی، بیگانه‌هراس نیست، بلکه نگاهی تکثرگرا به فرهنگ‌های دیگر دارد، با بیانی عاری از تخریب، تحقیر و توهین. در شاهنامه، ایرانی در برابر آنیرانی است. واژه «انیران» در متون غیرایندئولوژیک، به دیگری‌های تاریخی-اسطوره‌ای دلالت دارد و حامل هیچ قضاوت منفی‌ای نیست و تنها به معنای غیرایرانی (آن-آئیر در تبارشناسی واژگانی) است. لایه‌های معنایی دیگر واژه «انیران» نیز همگی بار مثبت دارند مثلاً روشنی بی‌پایان یا ایزد نگهبان روز سی‌ام. نگهدار ایران انیران تویی / به هر جای پشتِ دلیران تویی

برای درک بهتر اهمیت این واژه‌سازی، می‌توان به دوگانه‌ی عرب-عجم اشاره کرد. غیر عرب با صفت گنگ و دارای لکنت زبان به عنوان «عجم» مشخص می‌شود. (بنا بر برخی روایت‌های تاریخی، در زمان خلافت

بنی‌امیه جنبه‌ی تحقیرآمیز نیز داشته است. ولی به هر حال اصلِ واژه، بازتاب‌گر کاستی در گویش است؛ گویا معیار زبان عربی است و کسی که آن را نداند، گویش‌وری او دچار نقصان و کاستی است).

زیگموند فروید، بنیان‌گذار علم روان‌کاوی، به واکاوی دو واژه (با توجه به ساختارِ زبانی ضمیر ناآگاه) در زبان آلمانی و هم‌آوایی (هُمُوفونی) و شباهت تصویرهای صوتی “Fremd” و “Feind” به معنای بیگانه و دشمن، می‌پردازد که گویی دال‌های مشترکی دارند؛ فروید پیش از جنگ جهانی دوم این دو واژه را بررسی می‌کند و بر این اساس، واژه «بیگانه» می‌تواند به «دشمن» اطلاق شود. به هر روی «دیگری» در مرکز توجه و نگاهی برابر قرار می‌گیرد و در ساحتی اخلاقی بدان پرداخته می‌شود.

در پاسخ به بخش دوم از پرسش نخست، به دلایل متعددی بر این گمانم که شاهنامه میراثی سترگ برای فرهنگ بشری است و از این چشم‌انداز، پاسخ من به پرسش دوم و سوم نیز آن است که شاهنامه مغلوب زمان‌شناسی فیزیکال نمی‌گردد. کوتاه و به اختصار به برخی از دلایل می‌پردازم.

۱- بُعد روان‌شناختی شاهنامه فراتر از مرزهای فرهنگی-جغرافیایی ره می‌سپرد و با ویژگی‌های مشترک جهان‌شمولِ روان- فرهنگ‌شناختی بشر در پیوند قرار می‌گیرد. شاهنامه به تعبیر **امبروتواکو**، متنی است گشوده (Opened Text)، که زمان تقویمی آن را کهنه و فرسوده نمی‌سازد، بلکه با گشودگی به خوانش‌های نوین کارآمد و پویا در بستر فرهنگ بشری، توان بالیدن و پویدن دارد. متنی که میرا نیست. به تعبیر **ولفگانگ آیزر**، ناقد ادبی بلندآوازه آلمانی، متون ممتاز از زمینه تاریخی‌شان فراتر رفته، افق‌ها و ارزش‌های جدیدی می‌آفرینند؛ بی‌گمان شاهنامه به گواه تاریخ از آن زمره است.

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام / که تخم سَخُن را پراکنده‌ام

فردوسی در این بیت به حیات نمادین خود که فراتر از حیات جسمانی است اشاره دارد. به بیان دیگر، این متن در سپهر نمادین، به صورت متنی گشوده، پویا و زایا به زیست خود ادامه می‌دهد.

حضور بینامتنی شاهنامه در آثار بزرگان فرهنگ و ادب غیرایرانی نیز گواهی گویا بر این مدعاست. در اینجا به یک مثال بسنده می‌کنم، شعر **هاینریش هانیه**، شاعر بزرگ آلمانی، با عنوان “Der Dichter Firdusi”. هانیه در این اثر فردوسی را شاعر و سُراینده‌ای بزرگ و شاهنامه را فرش سترگ سروده‌اش می‌خواند.

“Wie geht es dem großen Poeten? / seines Liedes Riesenteppisch”

۲- شعر و ادب بودگی شاهنامه، بدان ظرفیتی جهانی می‌بخشد؛ چراکه شعر و ادب همچون رویا، شاهراهی به ضمیر ناآگاه آدمی است و از این روست که ما همان‌طور که از فاوست **گوته** و اُدیسه **هومر** و هملت **شکسپیر** و افسانه‌های تبای **سوفکلس** حظ ژرف را تجربه می‌کنیم، مردم دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نیز می‌توانند با شاهنامه فردوسی چنین تجربه‌ای داشته باشند. از این روی وقتی بخش‌هایی از آن به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شود، شاهد آن هستیم که کسانی چون **آرتور پوپ**، **هنری ماسه**، **آلفونس دولا مارتین**، **ژول مول**، **متیو آرنولد**، **تئودور نولدکه** و بسیاری دیگر از چهره‌های سرشناس حوزه فرهنگ و ادب، دلباخته این شعر فخیم می‌گردند و لب به تحسین می‌گشایند. زیگموند فروید در نگاشته‌ی «شاعر و خیال‌ورزی» یا «Der Dichter und das Phantasieren-1908» می‌نویسد: «در هر بشری شاعری نهفته است و آخرین شاعر با آخرین بشر درخواهد گذشت».

۳- شاهنامه بازتاب‌گر اسطوره‌هایی است که بازنمایان‌گر ضمیر ناآگاه بشری در سراسر جهان هستند. اسطوره به ناگفتنی‌های روان، شکلی گفتمانی می‌بخشد و ناگفتنی‌ها در روایتی اسطوره‌ای بازیابی و بازخوانی می‌شوند. از این طریق، اسطوره به حقیقتی ژرف در روان آدمی راه می‌گشاید و حقیقت را استوار می‌سازد. تنها سخن را یارای آن است که به گونه‌ای محدود، حقیقتِ نهفته در ضمیر ناآگاه را بازنمایاند و یکی از مهم‌ترین مسیرهایش برای امکان‌پذیر ساختن آن، اسطوره‌سازی و روایت‌گری است. از این روی در مطالعه‌ای تطبیقی، هم‌گرایی‌های جهان‌شمولی را در اسطوره‌ها شاهد هستیم. شاهنامه بُعدی تاریخی دارد. به تعبیر **خوزه ارتگایی گاست**، انسان حیوانی تاریخی است. او شناخت تاریخی را لازمه‌ی پایداری فرهنگ و تمدن برمی‌شمرد. از آن جایی که هیچ تاریخی، هیچ متنی در خلأ نیست، هر تاریخی حامل تاریخ‌ها است. بر ساخته‌های زبانی که به تفسیر رویدادها در پیوند با دیگری تاریخی می‌پردازد و خود دیگری دیگری می‌شود. از این روی مسیری برای بازشناسی خویش از سوی دیگری تاریخی نیز ایجاد می‌گردد. به تعبیر **نیچه**، نگاه فردوسی به تاریخ **Kritisch** و انتقادی است؛ نه **Antiquarisch** (عتیقه‌ای) و **Monumental** (عظمت‌گرا)، که نوستالژیک با غبطه به گذشته. گذشته‌ای از دست‌رفته که سنت برای حفظ آن می‌کوشیده است. او در نگاه انتقادی، انتقاد به گذشته و نوسازی را مطرح می‌سازد و در مسیری بر راهی پیش‌رونده می‌پوید. به گفته شاعر فرانسوی **دولا مارتین**، قهرمانان فردوسی فراتر از پادشاهان هستند، زیرا پادشاهان بر زمان حال سلطنت می‌کردند و قهرمانان فردوسی بر آینده فرمان می‌رانند. نگاه نقاد فردوسی، در وصیت رستم فرخ‌زاد بازتاب دارد؛ لشگری در آستانه شکست و سلطنتی در آستانه‌ی سقوط. به گیتی کسی را نماند وفا / روان و زبان‌ها شود پُرجفا

از ایران و از ترک و از تازیان / نژادی پدید آید اندر میان،
زیانِ کسان از پِیِ سودِ خویش / بجویند و دین اندر آرند پیش!
بریزند خون از پِیِ خواسته! / شود روزگارِ بد آراسته!